



- | | |
|---|--------------------------------------|
| ۷} و آن‌گاه که نفوس پیوند شوند. | وَإِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ ﴿٧﴾ |
| ۸} و آن‌گاه که از زنده به گور شده پرسش شود. | وَإِذَا الْمَوْءُودَةُ سُئِلَتْ ﴿٨﴾ |
| ۹} که به چه گناه کشته شده است؟ | بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ ﴿٩﴾ |
| ۱۰} و آن‌گاه که نامه‌ها گشوده گردد. | وَإِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ ﴿١٠﴾ |
| ۱۱} و آن‌گاه که آسمان برکنده شود. | وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ ﴿١١﴾ |
| ۱۲} و آن‌گاه که دوزخ افروخته گردد. | وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ ﴿١٢﴾ |
| ۱۳} و آن‌گاه که بهشت به نزدیک آورده شود. | وَإِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ ﴿١٣﴾ |
| ۱۴} هر نفسی بداند که چه پیش آورده است. | عَلِمَتْ نَفْسٌ مَّا أَحْضَرَتْ ﴿١٤﴾ |

شرح لغات:

نفوس، جمع نفس: شخص، روح انسانی. «تلقانی و زمانه ما»

زوجت: مقرون شد، پیوند گردید، به همسری و زناشویی درآمد.

المؤودة (مفعول از وئد به فتح همزه): دختر زنده به گور شده. (به کسر همزه) کسی که سنگین بار شده و زیر فشار واقع گردیده، به این معنا گویا از وئد، مقلوب اود، می‌باشد.

کشطت: پوشش چیزی برداشته شد. حیوان پوست برکنده گردید. سقف از بنیان برکنده شد. ترس زائل گردید. «قشطت» نیز خوانده شده: چیزی که سخت پیوسته و چسبیده است برکنده گردید.

سعرت: آتش درگرفت، شعله‌ور شد.



ازلفت: شخص به اهلش روی آورد و نزدیک شد. با مقامی نزدیک گردید، با نعمت و خوشی روی آورد، دو چیز به هم پیوسته و جمع گردید.

«وَ إِذَا النُّفُوسُ رُوِّجَتْ»: مفسرین راجع به آنچه در قیامت به نفوس می‌پیوندد، گفته‌اند: «هر کس با هم شکل خود که بهشتی یا دوزخی است پیوسته شود. ارواح به بدن‌ها بازگشته شود. گمراهان به گمراهان، شایستگان به شایستگان، شایستگان به حوریان و کافران به شیاطین، پیوسته شوند».

چون آیه اشاره‌ای به متعلق و مورد این پیوند ندارد، آنچه مفسرین گفته‌اند، باید بیان مورد و مصداقی باشد از آنچه به نفوس پیوسته می‌گردد. می‌شود که پیوند شده و پیوند یابنده هر دو، «النفوس» باشد: آن‌گاه که نفوس با یکدیگر پیوند گردند. ولی این‌گونه تخصیص موافق با ظاهر آیه نیست. از مفهوم فعل «زوجت» که با مفهوم مانند «قرنت، جمعت» فرق دارد، فهمیده می‌شود که اولاً آنچه با نفوس جفت و پیوسته می‌گردد، متناسب و هم‌سنخ همان نفوس است؛ دیگر آنکه از این پیوستگی، مانند ازدواج مرد و زن موالید و آثاری پدید می‌آید. مناسب‌تر از هر چه به نفس که مبدأ حرکت و عمل است، آثار و اعمالی است که از منشأ فکر و غرایز صادر می‌گردد. این آثار و اعمال که نخست سازنده ملکات و در نتیجه صورت باقی نفس است، در محیط خارج شخص که نفوس دیگران و طبیعت اثر پذیر است، به صورت‌های مختلف، باقی و ثابت می‌ماند. همان‌گونه که قدرت‌ها و آثار طبیعی پس از صدور از اصل منشأ خود و ترکیب با عناصر دیگر، به صورت‌های ترکیبی مخصوص کامل و آثار مناسب با آن درمی‌آید و در نهایت با صورت کامل و مشخص، به اصل و منشأ قدرت برمی‌گردد، آثار صورت‌های فکری و عملی انسان در صفحات ماده گیرنده و دارنده نیز ضبط می‌گردد و دست توانای زمان که پیوسته صفحه‌هایی را می‌گشاید و به هم می‌پیچد، از آن عکس برمی‌دارد تا همین که عناصر سازنده طبیعت تجزیه شد



و به عنصر اصلی برگشت و عنصر اصلی دگرگون گردید و امتداد زمان و مکان از میان رفت، این آثار که به صورت قدرت باقی درآمده و خود منشأ آثاری شده، به رابطه علیت، با اصل خود که همان نفس انسانی است، پیوسته شود و شخصیت باقی انسان را پدید آورد و از این ترکیب نهایی آثاری بروز می نماید که صورت بهشت یا دوزخ می باشد: «وَإِذَا النُّفُوسُ زُوِّجَتْ».

این آیه بعد از شش آیه قبل که در بیان مقدمات قیامت بود، بیان اولین طلیعه قیامت انسان است که تا چشم به عالم دیگر می گشاید و به خود روی می آورد، شخصیت باطن خود را ظاهر و در میان برگشت پی در پی امواج اعمال و آثار می نگرَد.

«وَإِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ»: لغت «المؤودة» بر خلاف بیشتر لغات عرب که مشترک یا دارای مصادیق مختلف است، جز به معنای دختر زنده به گور شده نیامده است.

«جُبائی» گفته: «از این جهت مؤووده نامیده شده که در زیر سنگینی خاکی که روی آن ریخته می شد می ماند تا می مرد» بنابراین، باید از مؤووده باشد که محل او و همزه تبدیل یافته. اگر از این ریشه باشد، معنای آن نیز وسعت می یابد: دختر زنده به گور شده، یا هر زنده بی گناهی که در زیر فشار ظلم از میان برود.

گویا از همه ستمزده ها به «المؤودة» تصریح و عنوان شده، که نمونه ای است از کشتن و نابود کردن یک موجود زنده قابل و مستعد و بی گناهی که تازه چشم به دنیا گشوده و استعدادش ظاهر نگشته و کاری از وی سر نزده تا کشنده اش در جواب پرسش از این جنایت جواب و عذری داشته باشد، به این معنا هر موجود زنده و مستعدی که ظالمانه نابود شود و هر استعداد زنده ای که خفه گردد و هر حقی که از میان برود، مؤووده است، این معنای وسیع را روایات نیز تأیید می کند:



در روایتی از رسول خدا ﷺ درباره «عزل»: بیرون ریختن و از میان بردن نطفه، سؤال شده آن حضرت فرمود: این همان وأد «زنده به گور کردن» پنهانی است. از حضرت باقر ع: مقصود قرابت رسول خدا و کسانی اند که در راه جهاد کشته شوند، از حضرت صادق ع: المَوَدَّة، (به فتح میم و واو و تشدید دال)، روایت شده که مقصود رَجِم و قرابت است که از قاطع آن‌ها پرسش می‌شود، از ابن عباس: مقصود کسانی هستند که در راه مَوَدَّت ما اهل بیت کشته شوند. از این روایات برمی‌آید که مقصود از «موؤودة»: در این آیه، مخصوص دختر زنده به گور شده نیست.

روایات اسلامی و تاریخ جاهلیت عرب بیش از این را نمی‌رساند که این جنایت یکی از اعمال جاهلانۀ عرب جاهلیت بوده، اما شایع بودن این عمل در میان همه اعراب جاهلیت، سند تاریخی ندارد و پس از اسلام که روش عمومی نو مسلمانان اعتراف و توبه از اعمال و گناهان بزرگ بود، جز چند تن به آلوده بودن به این گناه شناخته نشده و اعتراف نکرده‌اند. «قتاده» گوید: قیس بن عاصم تمیمی نزد رسول اکرم ﷺ آمد و گفت من هشت دختر خود را در جاهلیت زنده به گور کرده‌ام. آن حضرت فرمود: برای هر یک، یک بنده آزاد کن، گفت من شتر دارم. فرمود: برای هر یک، شتری به هر که خواهی هدیه نما.

فرزدق شاعر در ضمن اشعاری که افتخارات قبیله خود را می‌شمارد می‌گوید: «از ما کسی است که از زنده به گور کردن باز داشت و به زنده به گور زندگی بخشید» و نیز گویند که زنده دفن کردن دختران مخصوص قبیله کنده بوده. گویند زنان بعضی از قبایل عرب را چون گاه زابیدن می‌رسید، گودالی حفر می‌کردند و بالای آن می‌نشستند، اگر مولود دختر بود در میان گودالش می‌افکندند و اگر پسر بود در برش می‌گرفتند. «زمخشری» در «کشاف» نقل کرده: چون زنی دختری می‌آورد، پدر دختر شرمگین می‌شد



و دختر را لباس پشمین یا مویین می پوشاند و به کار چراندن شتر و گوسفند می گماشت تا به سن شش ساله می رسید. آن گاه که می خواست او را بکشد به مادرش می گفت چون می خواهد او را نزد خویشانش ببرد وی را بیاراید و خوشبویش کند. همین که به بیابانش می برد و به سر چاهی می رسید و ادارش می کرد برای دیدن عمق چاه به سوی آن خم شود. به این ترتیب به چاهش می افکند و خاک برویش می ریخت.

از این منقولات معلوم می شود که کشتن دختران یکجور و شایع میان اعراب جاهلیت نبوده است.^۱

از تصریحات آیات قرآن در این باره برمی آید که سبب این جنایت نگرانی از فقر بوده و مخصوص دختران نبوده است: ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ﴾ - (انعام ۱۵۱/۶). ﴿وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ خَشْيَةَ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُهُمْ وَإِيَّاكُمْ﴾ - (اسراء ۳۱/۱۷): «فرزندان خود را از ترس تنگدستی نکشید، ما آنها و شما را روزی می دهیم».

در میان قبایلی که در حال جنگ یا آمادگی برای جنگ به سر می بردند، ولادت دختر نگرانی دیگری پیش می آورد که چون دختران توانایی جنگ و گریز نداشتند، به دست دشمن گرفتار می شدند و این خود ننگی برای آنها بوده. آیات ۱۷ و ۱۸ سوره زخرف (۴۳) مشعر بر همین مطلب است: ﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِمَا ضَرَبَ لِلرَّحْمَانِ مَثَلًا ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ، أَوْ مَنْ يَنْشَوٰ فِي الْحِلْيَةِ وَهُوَ فِي الْخِصَامِ غَيْرُ مُبِينٍ﴾: «آن گاه که مژده داده می شد به یکی از آنان به آنچه برای خدا مثل زده (دختران) چهره اش تیره می گشت در حالی که خشم خود را فرو می نشاند، آیا کسی که در میان زیور آراسته و پرورش یافته و حال آنکه در ستیزه و جنگ

۱. زمخشری، کشاف، ج ۴، ذیل همین آیه.



برازنده نیست؟! آیه ۵۸ و ۵۹ سوره نحل (۱۶) نیز مشعر بر همین گونه نگرانی و تردید است: ﴿وَ إِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَ هُوَ كَظِيمٌ، يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ ۗ﴾: «همین که یکی از آنان به دختر مژده داده می‌شد، چهره‌اش تیره می‌گشت در حالی که خشم خود را فرو می‌نشانند، از قوم روی پنهان می‌داشت از اثر بد آنچه مژده داده شده که آیا آن را با خواری نگه‌دارد یا در خاکش فرو نهد؟»

این آیات محکم‌ترین سند است به اینکه عرب جاهلیت وجود دختر را به خودی‌خود ننگ نمی‌دانست، و مؤید نظر بعضی از محققین تاریخ جاهلیت است که می‌گویند بر خلاف این تصور، عرب دختران و زنان را گرامی می‌داشته و کشتن دختران که گاهی از بعضی قبایل بیابانی سر می‌زده از جهت فقر یا ننگ اسارت و مانند این‌ها بوده است.

از نظر قرآن این جنایات به هر عنوان گرچه گاهی روی داده باشد، ستم و گناهی بس بزرگ است، زیرا ستمی بود که نخست بر ستمکار می‌شد، سپس بر ستمکش بی‌گناه، ستمکار رقیق‌ترین و ریشه‌دارترین عاطفه و احساس خود را که عاطفه فرزندی‌ست و در غریزه حیوانات نیز ریشه دارد، خاموش می‌کرد و می‌کشت و دفن می‌کرد تا بتواند به دست خود و در برابر چشمانش یک موجود بی‌گناه و مستعد و منشأ حیات و نسل را زنده دفن کند. از این رو در طلیعه رستاخیز بزرگ، چنان که از یک سو اعمال و آثار هر انسان فعال و عاملی که استعدادهايش بروز کرده و ثبات یافته است با منشأ آن‌ها پیوسته و مزدوج می‌شود، همچنین درباره هر زنده مستعدی که به دست ستم و زیر فشار ستمگر کشته شده و شعله حیات و استعدادش خاموش گشته باز خواست و سؤال می‌شود: «وَ إِذَا الْمَوْؤُودَةُ سُئِلَتْ، بِأَيِّ ذَنْبٍ قُتِلَتْ». سئلت، (به فتح سین) نیز قرائت شده: و آن‌گاه که دختر زنده به گور شده بپرسد که به چه گناه



کشته شده. قُتِلَتْ (به تشدید تاء) نیز خوانده شده که دلالت بر تدریج یا تکرار دارد.

«وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ»: بیشتر قاریان به تشدید شین خوانده‌اند: و آن‌گاه که

صحیفه‌ها پی در پی گشوده شود. مفسرین گویند: «مقصود صحیفه‌های اعمال است که این صحیفه‌ها هنگام مرگ در هم پیچیده می‌شود سپس گشوده می‌گردد». از بیان آیه که خبر از نشر صحف است، فهمیده می‌شود که وجود صحف و بسته بودن آن‌ها ثابت و مسلم است. اما حقیقت و چگونگی این صحیفه‌ها مانند وجود آن‌ها سرّی است که از چشم مردم پنهان است.

از محققین کسی که صحیفه‌ای از این صحف را آشکارا نمایانده، «صدرالدین شیرازی» است. او با تعمق و تحقیق در نفوس بشری و تأثیر تکرار اعمال و ثبوت آن‌ها، معتقد شد که مقصود آیه، صحیفه نفس است که حروف و کلمات اعمال در آن نوشته و ثبت می‌گردد، و به صورت ملکات در می‌آید. هم‌چنان که حرکات و اصوات به صورت حروف و کلمات منقوش، ثابت می‌شود. همین سرّ فرا گرفتن صنایع و علوم و تربیت است که پس از تکرار به صورت عادات و ملکات در می‌آید و آثار آن‌ها به آسانی ظاهر می‌شود و انجام می‌یابد. این صحیفه نفس که محتوی انواع نوشته‌ها می‌گردد، از این جهت پوشیده و به هم پیچیده است که بصیرت انسانی پیوسته از آن منصرف و به جهات خارج متوجّه می‌شود. همین که بصیرت و دید انسان از شواغل این جهان و آنچه حواس از خارج در آن وارد می‌نماید فراغت یافت و به نفس خود روی آورد، صحیفه‌های نفسانی در برابر بصیرتش گشوده می‌شود:

«وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ». (این خلاصه‌ای از تحقیق و بحث مفصل صدرالدین در

کتاب اسفار و مفاتیح الغیب است).



آیه ۱۳ و ۱۴ سوره «اسراء» (مانند این آیات)، مؤید همین نظر است: ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنْشُورًا، اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾: «هر انسانی را ملازمه کردیم نامه شومش را در گردنش و بیرون آوریم برای او در روز قیامت به صورت کتابی که آن را گشوده در می‌یابد، بخوان کتاب خود را نفس تو را بس باشد امروز بر تو حسابگر». ملازمت طائر با وجود و گردن انسان و حسابگری نفس، صریحاً دلالت بر این دارد که مقصود از کتاب، کتاب نفس است، گویا همین گونه آیات منشأ الهام برای شناسایی کتاب نفس شده است.

در این آیه کلمه جمع و تعبیر «الصحف» اشاره‌ای به کتاب و صحیفه خاص ندارد، کشف و اثبات بقای صور و اصوات و آثار در صفحات ماده، مبین و مؤید تعمیم است و با توجه به تأثیر عوالم محسوس و غیر محسوس در یکدیگر و پیوستگی آن‌ها، گویا صحیفه نفس در حد وسط میان صحیفه‌های محسوس و غیر محسوس می‌باشد.

«وَإِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ»: مفسرین در شرح این آیه گویند: آسمان زائل شود آن چنانکه پوست از حیوان کشته زائل گردد. بعضی گفته‌اند: مانند سقف از جای برکنده شود.

«زُجَّاج» گفته: آسمان از روی کسانی که آن‌ها را پوشانده برداشته شود. بهشت و عرش آشکار گردد.

به قرینه آگهی‌هایی که در آغاز این سوره از به هم پیچیدگی و ویرانی آفتاب و ستارگان آمده، مقصود از آسمان در این آیه وسیع‌تر از آسمان آفتاب و ستارگان و مدارات آن‌هاست. و به قرینه فعل خاص «كشطت» که فقط در این سوره آمده، باید



مقصود از آسمان قشری باشد که ظاهر همه عالم را فراگرفته: همین که این قشر و ماده متراکم که سراسر عالم را فراگرفته زائل گردید، باطن عالم که قدرت و اراده، تجلیات بی پرده آن است آشکار می‌گردد.^۱

حکمای الهی ما با دید خاص خود، آسمان‌ها و افلاک را دارای نفوس مُدرک و محرک و منشأ شوق و اراده و برتر از زمان می‌دانستند، بنابراین چون به کمال ذاتی خود رسند صورت جسمانی آن‌ها زائل می‌شود و به کمال و مشوق اصلی خود برمی‌گردند.^۲

می‌شود که مقصود از «السَّمَاء» در این آیه، عالم معقول اراده و حیات باشد که حس و خیال مانند قشری آن را بر انسان پوشانده و با تحوّل نفسانی انسان در قیامت و زائل شدن قشر و پرده حواس و ادراکات، آشکار می‌گردد. آیه «وَفُتِحَتِ السَّمَاءُ...» سوره «نبأ» می‌تواند قرینه‌ای برای این معنا باشد.

«وَإِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ»: این آیه مانند آیه «إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا» سوره «نبأ» و آیه «وَبُرِّزَتِ الْجَحِيمُ لِمَنْ يَرَى» «النازعات» دلالت بر این حقیقت دارد که اصل و مایه جهنم اکنون وجود دارد و در هنگام ظهور قیامت درگیر و شعله‌ور می‌گردد.

۱. سراسر عالم را پوستی از عناصر پوشانده که ترکیبی از مولکول‌ها می‌باشد، مولکول‌ها به نوبه خود از اتم‌هایی پدید آمده که قشرهای الکترونی آن‌ها را پوشانده که مانند گوشت هسته اتم است. (رجوع شود به کتاب «پیدایش و مرگ خورشید» فصل تشریح اتم‌ها). در هسته اتم و ماورای آن آیا جز قدرت و اراده منبسط چیز دیگری می‌توان تصور کرد؟ همین قدرت و اراده برتر منشأ قشرها و صورت‌ها و تجلیات و نیروهای ظاهر در عالم است و با برداشته شدن صورت‌ها و قشرها، همه عالم به قدرت و اراده‌ای که منشأ و مخزن کمال و جمال است برمی‌گردد. (مؤلف)

۲. صدرالدین در مفتاح شانزده، کتاب «مفاتیح الغیب»، برای اثبات نفوس اجرام سماوی و اراده کلی و جزئی و حرکات شوقی و تکاملی و نهایت مسیر آن‌ها به تفصیل بحث کرده است. (مؤلف)



«وَإِذَا الْجَنَّةُ أُنزِلَتْ»: آن‌گاه که بهشت که دور از نظرها و در ضمیر عالم است، با شکوه و جلال نعمت‌ها، روی آورد و نزدیک و آشکار شود. به حسب ترتیب این آیات: پس از ازدواج نفوس و سؤال دربارهٔ موؤوده و نشر صحف، پردهٔ آسمان بر کنار و جهنم شعله‌ور می‌شود، و بهشت روی می‌آورد.

«عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْضِرَتْ»: فعل «علمت»، عامل نصب و جواب شرط جمله‌های شرطیهٔ آیات قبل، و «ما» موصوله یا استفهامیه است: همین که آن شش حادثه و تحول در آسمان و زمین پیش از بروز قیامت واقع شد، و شش واقعه پس از طلوع قیامت رخ داد، هر نفسی بداند آنچه را، یا چه چیز با خود پیش آورده و حاضر کرده است. این آیه مبین بقای نفس همراه با همهٔ آثار اعمال و مکتسبات است که با تحول و تکامل انسان در جهت سعادت و شقاوت تکامل می‌یابد و تا آن‌گاه، چنانکه باید ظاهر و معلوم نیست و پس از انقلاب عالم، پوشیده آشکار، و مجهول معلوم، و علم اجمالی علم تفصیلی می‌شود.

کتابخانه آنلاین «طالقانی و زمانه ما»